دو فصلنامه علمی تخصصی
مطالعات تطبیقی فقه
زن و خانواده
سال دوم، شماره سوم
پاییز و زمستان ۱۴۰۱

ولایت سیاسی زنان از منظر قرآن کریم

طاهره حیاتی[۱]

چکیده

امروزه باتوجه‌به گسترش نظام فکری «فمینیسم» به‌ویژه در جوامع غربی، توجه جهانیان به مسئله زن و حضور او در مناصب کلان اجتماعی و سیاسی همانند مردان، بیش‌ازپیش مورد توجه قرار گرفته است؛ به‌گونه‌ای که گاه نشانه توسعه و پیشرفت در یک جامعه، میزان آمار بالای حضور زنان در مسئولیت‌ها و جایگاه‌های مهم سیاسی و اجرایی است. در تاریخ اسلام و انقلاب اسلامی ایران نیز در حوادث مهم، حضور زنان در کنار مردان همیشه چشمگیر بوده است. در این میان، سؤال حائز اهمیت آن است که در نظام فکری اسلام، آیا زنان در امور سیاسی، بر مردان ولایت دارند؟ و محدوده این ولایت چه میزان است؟ باتوجه‌به آیات مورد استدلال موافقان و مخالفان ولایت سیاسی زنان، و نقد و بررسی هریک از آنها، زنان در امور سیاسی، هیچ‌گونه ولایتی بر مردان ندارند؛ بلکه همیشه تحت ولایت مردان قرار می‌گیرند. بااین‌حال، ولایت نداشتن زنان، به معنای عدم جواز حضور آنان در اجتماع و به عهده گرفتن مسئولیت و مدیریت در مراکز و ارگان‌های سیاسی، نظامی و قضایی نیست.

واژگان کلیدی: قرآن، ولایت، سیاست، ولایت سیاسی، زنان

---

۱. دانش‌پژوه سطح چهار حوزه علمیه، گرایش فقه خانواده مؤسسه آموزش عالی حوزوی معصومیه قم، استاد گروه فقه تربیتی و فقه خانواده مجتمع آموزش عالی بنت الهدی و جامعة المصطفی ﷺ العالمیه، قم، ایران؛
entezar.hayati.63@gmail.com

مقدمه

بـا رشـد و توسـعه اقتصادی و فرهنگـی در جوامع مختلف، توجه بـه موضوع زن و نقش او در توسـعه اجتماع، بیش‌ازپیش افزایش یافته اسـت. ازجمله حیطه‌هایی که در مورد مسـئله زنـان مد نظر صاحب‌نظـران قرار گرفته، نقـش زنان در مسـئولیت‌ها و مقام‌های سیاسی است؛ به‌گونه‌ای که در سال‌های اخیر، حضور زنان در عرصه سیاست به‌عنوان ریاست جمهور، وزیر، سفیر و... چشمگیر شده است.

در دین مبین اسلام، زنان به‌عنوان نیمی از جامعه بشریت، همواره مورد توجه بوده‌اند و تکالیـف و حقوق ویژه‌ای برای آنان وضع شـده اسـت. اسـلام به نقش زنان در جامعه و توسـعه فرهنگی، اقتصادی و حتی سیاسـی، توجه خاص داشته و در کنار مسئولیت منحصربه‌فردی همچون نقش مادری و همسری، به حضور زنان در عرصه‌های مختلف اجتماعـی و سیاسـی، رنـگ و بـوی متفاوتـی از جوامـع بـه ظاهر متمـدّن قبل از اسـلام همچون امپراتوری روم و ایران داده است.

البته در بین اندیشـمندان اسـلامی ایران، در مورد ولایت سیاسی زنان، رویکردهای متفاوتـی مطـرح اسـت؛ ازجملـه اینکـه برخـی تـلاش دارنـد اثبـات کننـد کـه زن از نظـر اسـلام، موجـود دسـت دوم اسـت و اصـولاً اجازه حضـور در مسـائل مدیریتـی و کلان را نـدارد. ایـن متفکـران، به نام اسـلام، در برابر حضور زنـان در اجتماع می‌ایسـتند و با آن برخـورد می‌کننـد. اما در مقابل، برخی می‌کوشـند بـا مظلوم جلوه دادن زنـان در فرهنگ اسلامی و دادن آمارهای مختلف از ظلم به زنان در عرصه اجتماعی و مدیریتی در نظام سیاسـی ایران، زمینه حضور گسـترده زنان در اجتماع را فراهم آورند. اما اشـکالی که در این گونه اظهار نظرها وجود دارد، غلبه نگرش کمیت‌گرایی محض است. برحسب این نگـرش، همـان گونه که برخی مجامع و سـازمان‌های بین‌المللی ترویج می‌کنند، سـطح پیشرفت و توسعه کشورهای مختلف، بر پایه شاخص‌هایی مانند میزان مشارکت زنان در عرصه‌هـای مدیریتـی و برنامه‌ریزی تعیین می‌شـود و نتیجه این نگرش آن اسـت که

هیچ کشوری به توسعه نمی‌رسد مگر زمانی که مناصب مدیریتی سازمان‌ها، نمایندگی مجلس، وزارت و... به تعداد مساوی بین زنان و مردان توزیع شده باشد.

برای دستیابی به نظریه صحیح در اسلام، لازم است به منابع دینی همچون قرآن، سنت و اخبار معصومین علیهم‌السلام، اجماع فقهاء و... رجوع نمود. اما آنچه در این مقاله به‌عنوان منبع برای اثبات یا ردّ «ولایت سیاسی زنان» مورد کندوکاو قرار می‌گیرد، آیات قرآن است.

۱. مفهوم‌شناسی

۱ـ۱. ولایت

برای تبیین مفهوم «ولایت»، باید معنای آن را نزد اهل لغت دانست؛ چراکه برای فهم معنای دقیق یک کلمه، در ابتدا باید به دنبال معنای لغوی آن بود و سپس معنای اصطلاحی آن را جستجو کرد.

۱ـ۱ـ۱. معنای لغوی

واژه «ولایت» از ریشه «و ل ی» بوده و مشتقات بسیاری از این ماده در قرآن و روایات آمده است؛ ازجمله: وَلی، وِلاء، وِلایت، وَلایت، مَولی، مَولی علیه، والی، أولیاء، توالی و.... آنچه مرتبط با بحث حاضر است، فهم معنای وَلی و ولایت است.

در کتب لغت، درباره معنی «ولایت» بحث‌های مفصّلی شده است. در مصباح المنیر آمده است: ولی به معنای قرب و نزدیکی است. مضارع آن غالباً مکسور العین است، و گاهی مفتوح العین می‌آید و مصدر آن، «وِلایت» (با کسره) است و ولایت (با فتحه یا کسره) به معنای «یاری کردن» می‌باشد. «مَولی» در معانی مختلفی به کار رفته است؛ ازجمله: پسرعمو، خویشاوند، یاور، هم‌قسم، آزادکننده بنده، و بنده آزادشده که به آنها «مَوالی» می‌گویند. «ولیّ» بر وزن «فَعیل»، به معنای کسی است که متصدّی و سرپرست بر امور دیگری می‌باشد؛ و از همین معناست صفت خداوند در آیه ﴿وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (فیومی، بی‌تا، ص۶۷۲ـ۶۷۳).

جوهری در صحاح می‌آورد: «وَلی» به معنای قرب و نزدیکی است و گاه گفته شده که به معنای دوری بعد از نزدیکی است. «وَلی» به معنای ضد دشمن است، و «مَولی» به معنای آزادکننده، آزادشده، پسرعمو، یاور و همسایه است. همچنین «وَلی» به معنای داماد، و هرکسی است که امور دیگری را بر عهده دارد. وقتی گفته می‌شود: «بَیْنَهُما وَلاءٌ»، یعنی بین دو نفر نزدیکی و قرابت وجود دارد. وِلایت (با کسره) به معنای سلطان؛ و ولایت (با کسره یا فتحه) به معنای یاری کردن است. سیبویه گفته است: وَلایت (با فتحه) مصدر است و وِلایت (با کسره) اسم مصدر؛ پس اگر به‌صورت مصدر بیاید، مفتوح می‌شود (جوهری، ۱۴۱۰، ج۶، ص۲۵۲۸ـ۲۵۳۱).

مصنف النهایة فی غریب الأثر در تبیین معنای لغوی واژه‌های به‌کاررفته در روایات می‌نویسد: «وَلی» همان ناصر و یاور است، و گفته شده به معنای تصدّی و سرپرستی امور جهان و خلایق می‌باشد. از نام‌های خدا «والی» است، که مالک بر همه چیز، و متصرّف در آنها می‌باشد. «وِلایت» مشعر به تدبیر و قدرت و فعل است و اگر این معانی در آن لحاظ نشود، نمی‌توان به فردی که وِلایت دارد، نام «والی» نهاد.

کلمه «مَولی» در احادیث بسیار آمده است و معانی زیادی دارد؛ ازجمله: ربّ، مالک، سرور، نعمت‌دهنده، آزادکننده، یاور، محبوب بودن، تبعیت‌کننده، همسایه، پسرعمو، هم‌پیمان، داماد، عبد، آزادشده، کسی که به او نعمت داده شده، و هرکسی که سرپرست امور است و قوام کارها به اوست، مَولا و وَلی خواهد بود. وَلایت (با فتحه) به معنای یاری، و وِلایت (با کسره) به معنای سلطنت و امارت است (جزری، بی‌تا، ج۵، ص۲۲۷ـ۲۳۰).

در تاج العروس، ۲۱ معنا برای کلمه «مَولی» بیان شده است که اکثر آن معانی، در سایر کتب لغت نیز ذکر شده‌اند. این معانی عبارتند از: مالک، عبد، آزادکننده بنده (المُعتِق)، بنده آزادشده (المُعتَق)، مصاحب و همراه (الصاحب)، خویشاوندان نزدیک مثل پسرعمو و پسرخواهر، همسایه، هم‌قسم و هم‌پیمان (الحَلیف)، تمامی خویشان (العَصَبات کلُّهم)، مهمان (النَزِیل)، شریک، پسرخواهر، پسرعمو، متولّی و سرپرست

کارهـا، خداونـد کـه متولی امور خلایق اسـت (الـربّ لتَوَلّیـهِ اُمُورَ العـالَم)؛ یـاور (الناصِر)، نعمت‌دهنـده (المُنعِـم)، کسـی کـه بـه او نعمت داده شـده (المُنعَـم عَلیه)، دوسـتدار (المُحِبّ)، تابع و پیرو، و داماد (الصِهر). (حسینی واسطی، ۱۴۱۴، ج۲۰، ص۳۱۰ـ۳۱۷)

در لسـان العرب آنچه که از نهایه و تاج العروس نقل کردیم، جمع‌آوری شـده است؛ لذا از تکرار آن خودداری می‌کنیم (ابن‌منظور، ۱۴۱۴، ج۱۵، ص۴۰۶ـ۴۱۵).

از بررسـی کتـب لغت این معنی به دسـت می‌آید که معنای اصلـی ماده «و ل ی»، قرب و نزدیکی است و همین معنا، در تمامی کاربردهای کلمه «وَلی» لحاظ شده است. پس ولایت خواه با فتحه باشد یا کسره، خواه مصدر باشد یا اسم، در تمامی مصادیقش، معنـای قـرب و نزدیکی بین طرفین ـ والی و مولی علیه ـ لحاظ شـده اسـت. (مصطفوی، حسـن، ۱۴۰۲، ج۱۳، ص۲۰۲ـ۲۰۴) بـر همین اسـاس اسـت کـه راغب اصفهانـی در المفردات می‌نویسد: «وَلاء» به معنای این است که دو شیئ یا بیشتر به‌گونه‌ای باشند که بین آنها چیـز دیگـری نباشـد. ایـن واژه در معنـای قرب و نزدیکی بیـن دو چیز بـه اعتبار مکان، نسبت، دین، دوستی، یاری و اعتقاد به کار برده می‌شود (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص۸۸۵).

۲ـ۱ـ۱. معنای اصطلاحی

علامه طباطبایی، ذیل آیه ۵۵ سـوره مائده، بعد از ذکر معنای ولایت از مفردات راغب، می‌فرمایـد: «قـرب و نزدیکـی کـه در کلمـه «ولایت» مدّ نظر اسـت، اولین بـار در نزدیکی زمانی و مکانی اجسام به کار برده شده و آن‌گاه به طور استعاره، در نزدیکی‌های معنوی اسـتعمال گردیده اسـت. اگر ولایت را قرب و نزدیکی معنوی فرض کنیم، لازمه‌اش این اسـت که برای وَلی، قربی باشـد که برای غیر او نیسـت، مگر به‌واسطه او؛ پس هرآنچه از شـئون زندگی مولی علیه که قابل واگذاری به دیگری اسـت، تنها وَلی می‌تواند عهده‌دار آنها شود» (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج۶، ص۱۱ـ۱۲ و ج۱۳، ذیل آیه۴۴ سوره کهف، ص۳۱۷).

ایشـان در ادامـه می‌نویسـد: «معنـای قـرب در «ولی میـت» به معنای قـرب معنوی اسـت؛ یعنی همان طور که میت قبل از مرگش می‌توانسـت در اموال خود تصرّف کند،

ولی او، بعد از مرگ او می‌تواند همان تصرّفات را بکند. همچنین است معنای «ولی صغیر» که می‌تواند در شئون مالی صغیر اعمال تدبیر کند. به همین معنا است «ولایت خداوند» که ولی بندگانش است، و امور دنیا و آخرت آنها را تدبیر می‌نماید. پیغمبران علیهم‌السلام هم «ولی مؤمنین» هستند؛ مثلاً رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله ولی مؤمنین است، چون دارای منصبی است از طرف پروردگار، و آن این است که در بین مؤمنین حکومت و قضاوت نماید. و همچنین است حکام و جانشینانی که آن حضرت برای شهرها معلوم می‌کند؛ زیرا آنها نیز دارای این ولایت هستند که در بین مردم تا حدود اختیاراتشان حکومت کنند. پس آنچه از معانی ولایت در موارد استعمالش به دست می‌آید اینکه ولایت عبارت است از: یك نحوه قرب و نزدیکی، که باعث و مجوز نوع خاصی از تصرّف و مالکیت تدبیر می‌شود» (همان).

بنابراین، معنای ولایت در تمامی مواردی که استعمال می‌شود، مانند: ولایت بر جامعه مسلمین، ولایت بر میت، ولایت بر صغیر و... همان قرب و نزدیکی بین ولی و مولی علیه است و این قرب معنوی، سبب می‌شود که ولی، در امور مولی علیه تصرّف کند و مدبّر شئون مختلف او باشد. البته باید توجه نمود که ولایت، نوعی سلطه و مسئولیت برای نفع‌رسانی به مولی علیه است و فرق می‌کند با حق که انتفاع از غیر است. در این زمینه گفته شده:

ولایت به مفهوم سرپرستی، سلطه‌ای است مشروط و نه مطلق، بدین معنا که «ولی» در مقام انجام وظیفه ولایت خود، می‌بایست که مصالح «مولی علیه» را در نظر بگیرد و بدون آن، ولایتش نافذ نیست؛ زیرا متبادر به ذهن از لفظ «ولی» به معنای سرپرست، سلطه نفع‌رسانی و مسئولیت است نه انتفاع، برخلاف «حق» که سلطه انتفاعی است. از باب مثال، در مقایسه بین ولایت قیّم بر ایتام و حق زناشویی بین مرد و زن می‌توان این فرق را به وضوح دریافت؛ زیرا قیمومت بر ایتام، محدود به مصالح آنان است؛ بدین معنا که قیّم آنگاه می‌تواند در اموال صغار تصرف کند که به مصلحت ایشان باشد: ﴿وَلَا تَقْرَبُوا

مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾، اما در حق استمتاع زوج از زوجه، جنبه انتفاعی زوج در نظر گرفته شده، همچنان‌که متقابلاً در حق نفقه، جنبه انتفاعی زوجه مراعات شده است و مصلحت طرف مقابل در هیچ‌یك مطرح نیست و تمامی حقوق بر همین اساس و پایه است. خلاصه آنکه معنا و مفهوم «سرپرست»، سلطه مقیّد است نه مطلق؛ یعنی سلطه‌ای است که به سود مولّی علیه تشریع شده نه به نفع ولیّ. (خلخالی، ۱۴۲۲، ص۹۱ـ۹۲)

۲ـ۱. سیاست

۱ـ۲ـ۱. معنای لغوی

کلمه «سیاست» (Politic, Policy) در اصل، یونانی و به معنای ارتباط با مدینه و شهر است و در یونان باستان، شهر یا «سیته» مجموعه‌ای از انسان‌ها بود که دارای حقوق مساوی بوده و کم‌وبیش در اداره کردن منافع مشترکشان سهیم بوده‌اند. در جوامع «فلسفه عملی» حکما، «سیاست مدن» یکی از سه شاخه اساسی فلسفه عملی شناخته شده و «اخلاق» (فردی) و «تدبیر منزل» دو شاخه دیگر است. براین‌اساس آنچه جوهره سیاست را تشکیل می‌دهد، تدبیر و تفوق بر اداره شهر توسط حاکم است (قاضی‌زاده، ۱۳۷۶، وبگاه imam-khomeini.ir).

سیاست در لغت عرب از ماده (سَاسَ یَسُوسُهُ)، به تدبیر کردن، اصلاح امور دیگران و یا امور دیگری را بر عهده گرفتن، معنا شده است (فیومی، بی‌تا، ج۲، ص ۲۹۵ و ابن‌منظور، ۱۴۱۴، ج۶، ص۱۰۸). واژه «سیاست» در لغتنامه دهخدا به معنای پاس داشتن ملک، حفاظت، نگاهداری، حراست، حکم راندن بر رعیت، حکوم و، ریاست آمده است (دهخدا، ۱۳۷۷، ذیل واژه «سیاست»). در فرهنگ‌نامه عمید نیز در معانی مختلفی ازجمله اداره و مراقبت امور داخلی و خارجی کشور، درایت، باهوشی، خردمندی و حسابگری منفعت‌جویانه بیان شده است؛ و سیاست مدن به معنای علم به مصالح جامعه، اداره کردن امور و فراهم ساختن اسباب رفاه و امنیت مردمی که در یک شهر یا کشور زندگی می‌کنند، گفته شده است (عمید، ۱۳۸۹، ذیل واژه «سیاست»).

از گفته‌های واژه‌شناسان درمی‌یابیم که شخص سیاستمدار، ولایت و سرپرستی تمامی مسائل زندگی مردم را عهده‌دار است و بر همه آنها نظارت و دخالت دارد.

هرچند که در قرآن در موارد متعدد، سخن از ولایت و حکومت آمده است، اما واژه «سیاست» و مشتقات دیگر این ماده، در آیات قرآن ذکر نشده است.

۲ـ۲ـ۱. معنای اصطلاحی

علامه محمدتقی جعفری در تعریف سیاست گفته‌اند: مدیریت و توجیه انسان‌ها با نظر به واقعیت‌های «انسان آن‌چنان‌که هست» و «انسان آن‌چنان‌که باید باشد»، از دیدگاه هدف‌های عالی مادی و معنوی، سیاست نامیده می‌شود. سیاست به معنای حقیقی آن عبارت است از: مدیریت و توجیه و تنظیم زندگی اجتماعی انسان‌ها در مسیر حیات معقول (جعفری، ۱۳۸۶، ص۴۸).

بنابر تعریف علامه، سیاست همان حکومت و ولایت در اسلام است که ازجمله شئون ائمه اطهار علیهم‌السلام می‌باشد. همین معنای سیاست است که در بیانات امام خمینی رحمه‌الله به‌عنوان اصل «جدا نشدن دین از سیاست» مورد تأکید قرار گرفته است؛ آنجا که فرمود: «والله اسلام تمامش سیاست است، اسلام را بد معرفی کردند. سیاست من از اسلام سرچشمه می‌گیرد. من از آن آخوندها نیستم که در اینجا بنشینم و تسبیح در دست بگیرم. من پاپ نیستم که فقط روزهای یکشنبه مراسمی انجام دهم و بقیه اوقات برای خود سلطانی باشم و به امور دیگر کاری نداشته باشم» (موسوی خمینی، ۱۳۷۸، ج۱، ص۶۵).

بعضی دیگر، سیاست را هرگونه تدبیر، تلاش، فعالیت، تعمیق، تفکر و اقدام فردی و جمعی برای کسب قدرت و به عهده گرفتن اداره امور کشور دانسته‌اند، به‌گونه‌ای که جامعه و افراد آن، در مسیر آمال و خواسته‌های خویش قرار بگیرند (مدنی، ۱۳۷۴، ج۱، ص۱۳). برخی از سیاستمداران نیز تلاش کرده‌اند معنای دیگری برای سیاست ارائه دهند. امام خمینی رحمه‌الله در کلام خود به این نکته اشاره می‌فرماید: «ما را بردند

پیش او [رئیس سازمان امنیت]. او ضمن صحبت‌هایش گفت: آقا سیاست عبارت از دروغ‌گویی است، عبارت از خدعه است، عبارت از فریب است، عبارت از پدرسوختگی است، این را بگذارید برای ما. من به او گفتم: این سیاست شماست. البته سیاست به این معنایی که اینها می‌گویند. این سیاست هیچ ربطی به سیاست اسلامی ندارد. این سیاست شیطانی است» (همان، ج۱۳، ص۲۱۷).

امام خمینی رحمه‌الله در نقد معنای سیاست در نظام‌های مادی می‌فرماید: «اگر فرض کنیم یک فردی پیدا شود که سیاست صحیح اجرا بکند، نه به آن معنای شیطانی فاسدش... سیاست شیطانی و سیاست‌های صحیح اگر هم باشد، امت را در یک بُعد هدایت می‌کند و راه می‌برد و آن بُعد حیوانی است، بُعد اجتماع مادّی است و این سیاست، یک جزء ناقص از سیاستی است که در اسلام برای انبیا و اولیا ثابت است» (همان).

ایشان در تعریف سیاست اسلامی می‌فرماید: «سیاست به معنای اینکه جامعه را راه ببرد و هدایت کند به آنجایی که صلاح جامعه و صلاح افراد هست. این در روایات ما برای نبّی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله با لفظ سیاست ثابت شده است... در آن روایت هم هست که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله مبعوث شد که سیاست امت را متکفل باشد. همانی که در قرآن، صراط مستقیم گفته می‌شود: ﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ و ما در نماز می‌گوییم... دیگران این سیاست را نمی‌توانند اداره کنند، این مختص به انبیا و اولیا است... انبیا علیهم‌السلام شغل‌شان سیاست است. دیانت همان سیاستی است که مردم را از اینجا حرکت می‌دهد و تمام چیزهایی که به صلاح ملت است و به صلاح مرد است، آنها را از آن راه می‌برد. هدایت می‌کند» (همان، ص۲۱۷ـ۲۱۸).

در جمع‌بندی می‌توان گفت که چنین تعریفی برای سیاست، با مفهوم لغوی آن نیز در ارتباط است و به معنای حکومت و رهبری بر جامعه و اداره امور جامعه و مردم در مسیر هدایت و رستگاری آنان است.

۳ـ۱. ولایت سیاسی

باتوجه‌به تعریف اندیشمندان اسلامی همچون امام خمینی‌ﷺ از سیاست، مقصود از «ولایت سیاسی» همان تصرف و تدبیر در شئون مختلف اجتماع در سطح خرد و کلان، به‌منظور اداره و راهبرد آن در مسیر کمال و قرب إلی الله است. به‌عبارت‌دیگر، ولایت، حق امر و نهی است و لازمه آن، اجرای دستورات ولی و صاحب ولایت از سوی فرد و مردم جامعه است. حال باید دید آیا زنان دارای چنین حقی هستند که وقتی دستوری صادر کنند اجرای آن بر دیگران، ازجمله مردان لازم باشد و همه زیردستان حتی مردان هم ملزم به اجرای آن باشند؟ یا این حق فقط ویژه مردان است و زنان حق دخالت در مسائل اجتماعی و سیاسی که جنبه ولایی دارد را ندارند.

سمت‌های سیاسی و اجتماعی در گذشته و به‌خصوص در زمان پیامبر و ائمه اطهار‌ﷺ محدود بوده است به چند سمت که عبارتند از:

- مقام خلافت که به اعتقاد شیعه، مختص به معصومین‌ﷺ می‌باشد، اما غالباً در دست غاصبان بوده است. این منصب، بالاترین منصب سیاسی جامعه به حساب می‌آید.
- مقام امارت، فرمانداری یا استانداری یک شهر یا یک منطقه.
- منصب قضاوت.
- مناصب نظامی.

اما در دنیای امروز، سمت‌ها و مناصب سیاسی و اجتماعی، دارای شاخه‌ها، مراتب و درجات بسیار زیادی است. وزارتخانه‌ها و ادارات کل و مدیریت‌های فراوان در زیرمجموعه دولت، قوه قضائیه، ارتش و... قرار دارد که همگی به‌نوعی در شمار مناصب ولایی محسوب می‌شوند. در یک تقسیم‌بندی می‌توان این سمت‌ها و مناصب سیاسی را در موارد زیر خلاصه نمود:

- ولایت و حکومت بر تمام جامعه که در جامعه اسلامی به آن «ولایت فقیه» گویند.

- فتوا دادن و مرجعیت
- قضاوت
- ریاست جمهوری
- نمایندگی مردم در مجلس خبرگان، مجمع تشخیص مصلحت نظام، شورای نگهبان، مجلس قانون‌گذاری و...
- وزیر در وزارتخانه‌ها
- مدیریت در سطوح مختلف ادارات و ارگان‌های دولتی، قضایی، نظامی و غیره، کارخانه‌ها و...
- شرکت در انتخابات و راهپیمایی‌ها و...

برخلاف تصور عموم، برخی از موارد فوق، اصولاً تحت معنای «ولایت» قرار نمی‌گیرند که در ادامه، مختصراً توضیح داده خواهد شد. بنابراین، بحث از اینکه «آیا ولایت زنان در این امور صحیح است یا خیر؟» در این موارد مطرح نمی‌شود و در همه آن موارد، زنان و مردان به یک اندازه اجازه حضور دارند.

الف) شرکت در انتخابات و راهپیمایی‌ها و...

شرکت در انتخابات و راهپیمایی‌ها و... همانند بیعت در صدر اسلام است که پیامبر صلی الله علیه و آله در جریان بیعت عقبه، با زنان اهل مدینه نیز بیعت کرد. همچنین در غدیر خم نیز دستور داد زن‌ها با امیرالمؤمنین علی علیه السلام به ولایت بیعت کنند.

ب) مدیریت در سطوح مختلف ادارات و ارگان‌های دولتی، قضایی، نظامی و غیره، کارخانه‌ها و...

مدیریت در سطوح مختلف ادارات و ارگان‌های دولتی و... و حتی بر عهده گرفتن وزارت در وزارتخانه‌های دولتی، فقط پذیرش مسئولیت برای اجرای یک سری ضوابط و قوانین مدوّن است. بر همین اساس است که مدیر و وزیر، حق تخلف از قوانین مشخص شده برای انجام مسئولیتش نداشته و اجازه تصرف در اموال تحت اختیار خود را ندارد.

امـام خمینـی﵀ در پاسـخ به سـؤال برخی از جوانان شهرسـتان بیرجنـد از کیفیت ولایت اداری مسئولین در ادارات می‌فرماید: «ولایت اداری، در اسلام نیست و کارمندان و مسئولین در ادارات، فقط مسئولیت دارند که بر طبق اداره و دولت اسلامی عمل کنند و ولایتی بر کسـی و چیزی ندارند» (وبگاه khamenei.ir، پاسـخ دفتر امام خمینی﵀ به اسـتفتاء توسط کانون اسلامی جوانان شهرستان بروجن، تاریخ۱۳۶۱/۱۰/۱).

ج) نمایندگی مردم در مجلس خبرگان، مجمع تشـخیص مصلحت نظام، شـورای نگهبان، مجلس قانون‌گذاری و...

نمایندگان مردم در مجلس خبرگان، مجمع تشخیص مصلحت نظام و... نیز حق تصـرف در امـور غیـر را ندارند؛ بلکه هرکدام از این مجامع، تنها جای شـور و مشـورت و برنامه‌ریزی است و ولایت و تصرف در امور غیر به حساب نمی‌آیند.

بنابـر تعریـف «ولایـت سیاسـی» که تصـرف و تدبیر در شـئون مختلـف اجتماع در سـطح خرد و کلان، به‌منظور اداره و راهبرد آن می‌باشـد، سـخن از ولایت سیاسـی زنان، محدود اسـت به مسـئولیت‌هایی که منجر به تصرف در امور اجتماع و جامعه اسلامی است ازجمله حکومت و رهبری جامعه، قضاوت و مانند آن اما شامل سایر منصب‌های مدیریتی نمی‌باشد.

همـان گونه که گفته شـد، واژه «سیاسـت» در قرآن نیامـده و غالب مصادیق ولایت سیاسی نیز ذکر نشده است؛ بلکه همانند بسیاری از موضوعات دیگر قرآنی، فقط اصل ولایت و حاکمیت و حق تصرف برای خدا، پیامبران، ائمه اطهار و... بیان شده است.

اندیشـمندان اسـلامی در زمینه «ولایت سیاسـی زنان» دو نظر دارند: برخی قائل به جـواز هسـتند، امـا برخی دیگر، ولایت سیاسـی را مختص بـه مردان می‌داننـد و هرگونه ولایـت سیاسـی بـرای زنـان مانند رهبری، ریاسـت جمهـوری و... را ممنوع می‌شـمارند. هریـک از ایـن صاحب‌نظران به دلایل مختلف تمسـک جسـته‌اند و ازجمله دلایلی که هـر دو گـروه بـه آن اسـتناد می‌کننـد، قرآن اسـت. این مقاله بـا دقت نظر در آیـات قرآنی

مورد تمسک موافقین و مخالفین ولایت سیاسی زنان، به دنبال یافتن نظر قرآن در این مسئله است.

باید توجه نمود که صاحب‌نظران در اثبات یا ردّ ولایت سیاسی زنان، به دلایل متعدد استناد کرده‌اند و فقط یکی از دلایل آنها آیات قرآنی است؛ بنابراین برای دستیابی به نظریه صحیح اسلام در این مسئله، لازم است همه دلایل بررسی شود. اما این مقاله، گنجایش بیان تمامی ادله موافقین و مخالفین ولایت سیاسی زنان را ندارد؛ بلکه تنها به بررسی آیات قرآنی در این خصوص می‌پردازد و تحقیق در سایر ادله را محوّل به پژوهشی دیگر می‌نماید.

۲. بررسی آیات قرآن

از برخی آیات قرآن، به‌عنوان دلیلی برای اثبات جواز ولایت سیاسی زنان استفاده شده و در مقابل، به پاره‌ای از آیات برای ردّ ولایت سیاسی زنان استناد شده است. در این مقاله، تنها درصدد بیان دیدگاه قرآن در مورد ولایت سیاسی زنان هستیم؛ بنابراین، دلایل قرآنی موافقان و مخالفان بررسی می‌شود و نظر نهایی قرآن در مورد «ولایت سیاسی زنان» بیان خواهد شد.

۲ـ۱. آیات جواز ولایت سیاسی زنان

قائلین به جواز ولایت سیاسی زنان در جامعه، به دو آیه استناد می‌کنند: یکی، آیات داستان ملکه سبا و دیگری آیات امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر. در ادامه، این آیات بررسی خواهند شد.

آیه اول: حکومت ملکه سبا

خداوند، داستان ملکه سبا را این‌چنین بیان کرده است:

﴿إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ ...قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ﴾؛ «من زنی را دیدم که بر آنان حکومت می‌کند،

و همـه چیـز در اختیـار دارد، و (به‌خصوص) تخت عظیمی دارد!... (ملکه سـبا) گفت: «ای اشراف (و ای بزرگان!) نظر خود را در این امر مهمّ به من بازگو کنید، که من هیچ کار مهمّـی را بدون حضور (و مشـورت) شـما انجام نداده‌ام. گفتند: مـا دارای نیروی کافی و قـدرت جنگـی فراوان هسـتیم، ولی تصمیم نهایی با توسـت؛ ببین چه دسـتور می‌دهی. گفت: پادشـاهان هنگامی که وارد منطقه آبادی شـوند آن را به فسـاد و تباهی می‌کشـند، و عزیـزان آنجـا را ذلیـل می‌کنند؛ (آری) کار آنان همین گونه اسـت و من (اکنون جنگ را صـلاح نمی‌بینـم) هدیه گرانبهایی برای آنان می‌فرسـتم تا ببینم فرسـتادگان من چه خبر می‌آورند (و از این طریق آنها را بیازمایم)» (نمل، ۲۳ـ۳۵).

در سوره مبارکه نمل، بعد از آنکه هدهد در جلسه حضرت سلیمان علیه‌السلام غایب بود، بـرای توجیـه غیبتـش، خبری را با تعجب برای سـلیمان بیان کرد: من در سـرزمین سـبا کـه مـردم آن خورشیدپرسـتند، زنی را دیـدم که بر آنهـا حکومـت می‌کـرد ﴿إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ﴾. حضـرت سـلیمان علیه‌السلام پـس از آگاهی از ایـن حکومت کفر، نامـه‌ای به ملکه سـبا نوشـت و او را دعوت به تسـلیم کرد. هدهد نامه را درون قصر ملکه سـبا انداخت. بلقیس پس از اطلاع از نامه سـلیمان، بزرگان حکومت را برای مشـورت گرد هم آورد و از آنـان نظرخواهـی کرد. آنان با در نظـر گرفتن قدرت و توانایی حکومت، پیشـنهاد جنگ با سـلیمان را دادند اما در آخر اعلام کردند هر تصمیمی که ملکه بگیرد برای آنان قابل پذیرش است ﴿وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ فَانْظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ﴾. بلقیس، در مقابل پیشنهاد کارگزارانش چنین سخن گفت: ﴿إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ﴾؛ «پادشـاهان هنگامـی کـه وارد منطقـهٔ آبـادی شـوند آن را به فسـاد و تباهی می‌کشـند، و عزیزان آنجا را ذلیل می‌کنند؛ (آری) کار آنان همین گونه است». و در نهایت دستور داد برای جلوگیری از خطر هجوم دشمن، هدایایی برای سلیمان ارسال شود.

استدلال به این آیات، این گونه است:

- کارگزاران و مشـاوران حکومت سـبا، سـخنان ملکه را قبول داشته و تابع دستور او

بوده‌اند؛ همچنان‌که گفتند: ﴿وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ فَانْظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ﴾؛ «تصمیم نهایی با توست؛ ببین چه دستور می‌دهی».

- خداوند جریان حکومت ملکه سبا را مطرح کرده و حاکمیت او را نادرست معرفی نکرده است.
- جمله ﴿وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ﴾؛ «آری کار آنان همین گونه است» بر اساس نظر گروهی از مفسران، سخن خداوند است و تأییدی بر کلام ملکه سبا است (مؤمن قمی، ۱۴۳۲، ج۲، ص۱۲۸؛ طبری، ۱۴۱۲، ج۱۲، ص۱۴۱؛ فخر رازی، ۱۴۲۰، ج۵، ص۲۲ و طبرسی، ۱۳۷۲، ج۷، ص۳۴۴).

بنابراین، خداوند سخن بلقیس را درباره ویژگی پادشاهان در هنگامی که وارد مناطق مسکونی می‌شوند و آنجا را ویران می‌کنند، تأیید کرده است. بر اساس این تفسیر، خداوند نه‌تنها حاکمیت ملکه سبا را نادرست معرفی نکرده؛ بلکه با جمله تأییدآمیز ﴿وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ﴾، عقل و درایت ملکه سبا را ستوده است.

باتوجه‌به داستان ملکه سبا می‌توان گفت خداوند که ناقل داستان است، نه‌تنها حکومت و ولایت بلقیس بر مردم سرزمینش را مذموم ندانسته؛ بلکه او را به‌واسطه توانایی عقلی و درایتش در تصمیم‌گیری صحیح ستوده است. پس این آیه، دلیلی بر جواز ولایت سیاسی زنان در جامعه است.

نقد استدلال

به این استدلال پاسخ داده می‌شود:

اولاً تبعیت مردم و کارگزاران سرزمین خورشیدپرستان از ملکه سبا نمی‌تواند برای دینداران قابل استناد باشد. البته اگر پس از اینکه بلقیس با حضرت سلیمان علیه‌السلام آشنا شد و ایمان آورد، به‌عنوان حاکم بر سرزمینش باقی می‌ماند، می‌شد این حاکمیت را دلیل شرعی بر جواز حاکمیت و ولایت زنان دانست، ولی پس از ایمان به خدا و پیروی از حضرت سلیمان، دلیل و مدرکی نداریم که ملکه سبا به حکومت خود ادامه داده باشد.

ثانیاً بنابر نظر برخی از مفسرین، جمله ﴿وَكَذَٰلِكَ يَفْعَلُونَ﴾ ادامه سخن ملکه سبا است و سخن خداوند نیست (سمرقندی، ۱۴۱۶، ج۲، ص۵۸۱؛ زمخشری، ۱۴۰۷، ج۳، ص۳۶۵؛ طباطبایی، ۱۴۱۷، ج۱۵، ص۳۶۱ و مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج۱۵، ص۴۵۵)؛ همچنان‌که علامه طباطبایی می‌فرماید: بعضی از مفسرین گفته‌اند که این جمله، ادامه سخن ملکه سبا نیست، بلکه کلام خداوند است، حرف صحیحی نیست؛ زیرا مقام، اقتضای چنین تصدیقی را ندارد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج۱۵، ص۳۶۱).

با وجود این احتمال در عبارت ﴿وَكَذَٰلِكَ يَفْعَلُونَ﴾ می‌توان گفت که استدلال به آیه، مخدوش است. به‌عبارت‌دیگر، این آیات فقط در مقام بیان داستان ملکه سبا و کیفیت ایمان آوردن و تسلیم شدن او در مقابل حضرت سلیمان ﷺ هستند و هیچ ارتباطی به مسئله حاکمیت و ولایت ملکه سبا ندارند تا از آنها برای جواز ولایت سیاسی زنان استفاده شود.

آیه دوم

خداوند در سوره توبه می‌فرماید:

﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَٰئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾؛ «مردان و زنان باایمان، ولیّ (یار و یاور) یکدیگرند، امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر می‌کنند، نماز را برپا می‌دارند و زکات را می‌پردازند و خدا و رسولش را اطاعت می‌کنند. به‌زودی خدا آنان را مورد رحمت خویش قرار می‌دهد. خداوند توانا و حکیم است» (توبه، ۷۱).

خداوند در ابتدای این آیه، ولایت بعضی از مؤمنین و مؤمنات بر بعض دیگر را بیان کرده و در ادامه، تکالیفی همچون امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر، نماز، زکات و... را بیان فرموده است. در تمامی احکام ذکرشده در این آیه، تفاوتی بین زنان و مردان نیست؛ بنابراین می‌توان گفت که در ولایت داشتن نیز بین زنان و مردان تفاوتی وجود ندارد و هریک بر دیگری ولایت دارند.

البتـه بایـد دید معنای ولایت در این آیه چیسـت؟ اکثر مفسـرین، کلمـه «اولیاء» را بـه معنای دوسـت و یار و یـاور می‌دانند(طبرسـی، ۱۳۷۲، ج۵، ص۷۶؛ مکارم شـیرازی، ۱۳۷۱، ج۸، ص۳۶ و قرائتـی، ۱۳۸۸، ج۳، ص۴۶۲)، امـا برخـی آن را بـه سرپرسـت ترجمـه کرده‌انـد. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج۹، ص۳۳۸). علامه طباطبایی ازجمله کسانی است که ولایت در این آیه را «ولایت در تدبیر» دانسته است (همان، ج۱۴، ص۱۳). ایشان معتقد است کلمه «ولی» دارای معنـای عـام بـا مصادیـق مختلف اسـت و چنیـن کلماتی فقط به کمـک قرینه، در یکی از معانی خودشـان معین می‌شـوند. خداوند در آیه شریفه ﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾ قید (یأمرون...) را آورده تا ولایت را در یکی از معانی‌اش که ولایت تدبیر اسـت، معین سـازد (همان، ص۱۵). ایشان واژه «ولی» در این آیه را همانند آیه ﴿النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ﴾ (احزاب، ۶)، آیه اولی‌الامر (نساء، ۵۹) و آیه ولایت(مائده، ۵۵)، به معنی سرپرست می‌دانند (ر.ک: به طباطبایی، ۱۴۱۷، ذیل هر یک از آیات).

شـهید مطهری نیز ولایت را در اینجا به معنی سرپرسـتی دانسته است و می‌نویسد: «مؤمنین و مؤمنات بعضی‌شـان حامی و راعی و سرپرسـت بعض دیگر هسـتند که چه می‌کنند؟ امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر می‌کنند» (مطهری، ۱۳۸۹، ج۲۲، ص۶۳).

در یکی از مقالات آمده است: «در این آیه، زنان و مردانِ مؤمن، بدون هیچ تفاوتی، بر یکدیگر ولایت دارند و بر همین اساس، وظیفه دارند امربه‌معروف نموده و از منکر نهی نمایند و به‌عبارت‌دیگر، پیگیر اجرای تمام احکام سیاسی و اجتماعی جامعه باشند. پیگیری و همکاری با حکومت برای مدیریت درست جامعه و انتقاد از عملکرد خلاف و نادرسـت حکومت‌ها، اختصاص به گروه خاصی ندارد؛ چه مردان و چه زنان، باید به انجام این کار مهم بپردازند». (ذاکری، ۱۳۹۱، وبگاه jh.isca.ac.ir)

علاوه بر این آیه، آیات دیگری نیز درباره امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر وارد شـده اسـت و مخاطب هیچ‌یک از آنها فقط مردان نیسـتند؛ بلکه مخاطب قرآن، امت اسـلامی اعم

از زنان و مردان است و ازآنجاکه در برخی مراتب امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر، ولایت شرط است، بنابراین خداوند در آیات امربه‌معروف، ولایت را برای زنان نیز قائل شده است.

نقد استدلال

اولاً ولایتی که در این آیه بیان شده است اگر به معنای مشارکت در سرنوشت جامعه و داشتن مسئولیت نسبت به دیگر مؤمنین است که مراتب اولیه امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر این گونه است، این معنا با معنای اصطلاحی ولایت که پیشتر گفته شد که به معنای حق تصرف در امور دیگران است، تفاوت دارد. بنابراین، این آیه دلالتی بر ولایت سیاسی ندارد.

ثانیاً درست است که آخرین مرتبه امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر، متضمن نوعی ولایت و حق تصرف است، ولی به فتوای فقهاء، این مرتبه فقط مختص به حاکم شرع است. بنابراین باید گفت خطاب در این آیه، مختص به حاکمان و والیان است و این ادعا، خلاف ظاهر آیه است که خطاب به امت اسلامی به‌صورت عام می‌باشد.

در نتیجه، این آیه و سایر آیات امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر، خطاب به همه اقشار جامعه است و دلالت بر لزوم شرکت در مسائل اجتماعی دارد که در این زمینه نیز فرقی بین مردان و زنان نیست؛ همان گونه که در طول تاریخ نیز موارد شرکت زنان در راهپیمایی‌ها، انتخابات و... بسیار وجود دارد.

مشخص شد که آیات امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر، دلالت بر جواز حضور زنان در مقامات ولایی همانند رهبر و حاکمیت، قضاوت و... ندارند و به‌عبارت‌دیگر بر اساس این آیات نمی‌توان استدلال نمود که زنان حق ولایت و اجازه تصرف در مال و جان و... مردم را داشته باشند. از طرف دیگر، داستان ملکه سبا نیز دلالتی بر جواز ولایت سیاسی زنان ندارد و در نتیجه باید گفت که بنابر آیات قرآن، نمی‌توان جواز ولایت سیاسی زنان را اثبات نمود.

۲ـ۲. آیات منع از ولایت سیاسی زنان

اندیشمندانی که ولایت سیاسی را مختص به مردان دانسته و ولایت زنان بر امور سیاسی را ممنوع می‌دانند، به چندین آیه در قرآن استدلال می‌کنند که ازجمله مهم‌ترین این آیات، آیه ۳۴ سوره مبارکه نساء، آیه ۱۸ سوره مبارکه زخرف، آیه ۲۲۸ سوره مبارکه بقره و آیه ۳۳ سوره مبارکه احزاب است. در بین این چهار آیه، دو آیه اول از قوت بیشتری در استدلال برخوردار است و بنابراین، به بررسی این دو آیه اکتفا می‌شود.

آیه اول

﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ﴾؛ «مردان، سرپرست و نگهبان زنانند، به‌خاطر برتری‌هایی که خداوند (از نظر نظام اجتماع) برای بعضی نسبت به بعضی دیگر قرار داده است، و به‌خاطر انفاق‌هایی که از اموالشان (در مورد زنان) می‌کنند» (نساء، ۳۴).

خداوند مردان را نسبت به زنان، قوّام قرار داده است. «قَوّام» صیغه مبالغه، به معنای قیام و قِوام می‌باشد. «قِوام» در لغت، ستون و نظام هر چیزی است که برپا بودن شیء به آن است (جوهری ۱۴۱۰، ج۵، ص۲۰۱۷؛ فیومی، بی‌تا، ج۲، ص۵۲۰ و جزری، بی‌تا، ج۴، ص۱۲۴). راغب در مفردات در ذیل آیه می‌نویسد: قیام به معنای حفظ و مراعات شیء است. گاه قیام به شخص است، و گاه قیام به تسخیر، و گاه قیام به اختیار. ازجمله موارد قیام به اختیار، آیه ﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ﴾ است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص۶۹۰). صاحب مجمع البیان می‌فرماید: مردان، مسلط بر زنان، در تدبیر امور زندگی، و تربیت و تأدیب و تعلیم آنها هستند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج۳، ص۶۸ و طوسی، بی‌تا، ج۳، ص۱۸۹).

بنا بر معنای لغوی «قِوام»، نتیجه قوّام بودن مردان، سلطه و ولایت آنان بر زنان در شئون مختلف زندگی است. در این آیه شریفه، دو دلیل برای تسلط مردان بیان شده است:

- مردان بر زنان برتری و فضیلت دارند: ﴿بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ﴾.
- مردان عهده‌دار نفقه زنان هستند: ﴿وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ﴾.

در تفسیر ایـن آیـه، برخی آن را مختص به نظام خانواده دانسـته و قوامیت و ولایت مـردان و به‌تبـع، نفـی ولایت از زنان را منحصر به کانون خانواده می‌دانند (مکارم شـیرازی، ۱۳۷۱، ج۳، ص۳۷۰ـ۳۷۱)؛ امـا در مقابـل، بسـیاری از مفسـران، آیـه را بیانگـر حکـم عـام ولایـت مـردان و نفی ولایت زنان می‌شـمارند (فخر رازی، ۱۴۲۰، ج۲، ص۲۳۱؛ طبرسـی، ۱۳۷۲، ج۳، ص۶۸ـ۶۹؛ زمخشری، ۱۴۰۷، ج۱، ص۵۰۵؛ طباطبایـی، ۱۴۱۷، ج۴، ص۳۴۳ و قرائتی، ۱۳۸۸، ج۲، ص۶۱).

کیفیت استدلال به این آیه در نفی ولایت سیاسی زنان چنین است که در آیه شریفه، حکمِ تسلّط مردان بر زنان، عام است و مختص به ولایت زوج بر زوجه نمی‌باشد؛ چراکه دلیـل اول قوّامیـت مـردان، کـه فضیلـت و برتری مردان بر زنان اسـت، شـامل نوع مردان می‌گـردد و اختصاصی به شـوهران ندارد (مؤمن قمی، ۱۴۳۲، ج۳، ص۱۶۹ و گلپایگانی، ۱۴۱۳، ج۱، ص۴۴ـ۴۵). لازمـه اینکـه خداوند قوامیت و سـلطه بر زنان را به مردان سـپرده اسـت، نفی سـلطه و ولایت زنان بر مردان اسـت. بنابراین، امر ولایت، حکومت و سلطه بر تمام جامعه اسلامی که از امور مهم اجتماعی است، تنها بر عهده مردان می‌باشد و زنان حقّ تصـدّی و حاکمیـت بر هیچ‌یک از مناصب ولایی همچون رهبری، ریاسـت‌جمهوری، قضاوت و... در اجتماع را ندارند.

ممکن است به عمومیت آیه اشکال شود که بنابر تعلیل دوم ﴿وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ﴾ قوامیت مردان بر زنان، به‌خاطر این اسـت که آنها مسـئول پرداخت نفقه زنان هستند؛ و این مطلب، فقط بین ازواج مطرح است. در نتیجه، دلیل دوم، مخصّص دلیل اول بوده و معلوم می‌شـود که مقصود از دلیل اول نیز برتری شـوهران بر همسرانشـان اسـت. شأن نزول آیه که در مورد سعد بن ربیع بن عمر و زنش حبیبه دختر زیدبن‌ابی‌زهیر، نازل شده، مربوط به دعوای بین همسـران بوده و مؤید این تخصیص می‌باشـد (طبرسی، ۱۳۷۲، ج۳، ص۶۸ و سیوطی، ۱۴۰۴، ج۲، ص۱۵۱).

به این اشکال، دو گونه جواب داده می‌شود:

جواب اول: منظور از انفاق و نفقه دادن، تنها پرداخت مخارج توسط زوج برای زوجه‌اش نیست؛ بلکه انفاق عام است و شامل تمامی مصارف مالی مردان برای زنان می‌گردد؛ ازجمله اینکه رهبر یا رئیس جمهور، اموال عمومی را انفاق و صرف مخارج مورد نیاز مردم می‌کند (سیفی مازندرانی، ۱۴۲۸، ص۱۴۵ و مؤمن قمی، ۱۴۳۲، ص۱۷۰ـ۱۷۱).

بنابر این جواب، تعبیر ﴿أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ﴾ در آیه شریفه، به معنای لغوی انفاق، یعنی کم شدن و از دست رفتن مال، به‌خاطر مصرف کردن آن است (ابن‌منظور، ۱۴۱۴، ج۱۰، ص۳۵۷ـ۳۵۸؛ جوهری، ۱۴۱۰، ج۴، ص۱۵۶۰ و فیومی، بی‌تا، ج۲، ص۶۱۸) و فقط به معنای فقهی نفقه در مورد پرداخت مالی به همسر بعد از ازدواج است (سعدی، ۱۴۰۸، ص۳۵۸) نیست.

بنابراین، هر دو دلیل مطرح‌شده در آیه شریفه، برای قوامیت و ولایت مردان بر زنان، عام می‌باشند. در برخی روایات نیز برای اثبات سلطه عموم مردان بر عموم زنان، به این آیه استدلال شده است که مؤیدی بر این پاسخ ـ عام بودن آیه ـ هستند؛ ازجمله:

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بن عَلِيٍّ مَاجِيلَوَيْهِ عَنْ عَمِّهِ عَنْ أَحْمَد بن أَبِي عَبْدِاللَّهِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْبَرْقِيِّ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بن جَبَلَةَ عَنْ مُعَاوِيَة بن عَمَّارٍ عَنِ الْحَسَنِ بن عَبْدِاللَّهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بن عَلِيِّ بن أَبِي طَالِبٍ ﷺ قَالَ: جَاءَ نَفَرٌ مِنَ الْيَهُودِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَسَأَلَهُ أَعْلَمُهُمْ عَنْ مَسَائِلَ؛ فَكَانَ فِيمَا سَأَلَهُ أَنْ قَالَ لَهُ: مَا فَضْلُ الرِّجَالِ عَلَى النِّسَاءِ؟ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: كَفَضْلِ السَّمَاءِ عَلَى الْأَرْضِ وَ كَفَضْلِ الْمَاءِ عَلَى الْأَرْضِ، فَالْمَاءُ يُحْيِي الْأَرْضَ وَ بِالرِّجَالِ تُحْيَا النِّسَاءُ لَوْ لَا الرِّجَالُ مَا خُلِقَتِ النِّسَاءُ، يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ﴾ (حویزی، ۱۴۱۵، ج۱، ص۴۷۷ وبحرانی، ۱۴۱۵، ج۲، ص۷۳)؛ از امام حسن ﷺ روایت شده که حضرت فرمود: گروهی از یهود خدمت رسول خدا ﷺ رسیدند، و داناترین ایشان سؤالاتی از آن حضرت پرسید؛ ازجمله سؤال کرد: برتری مردان بر زنان چیست؟ پیامبر ﷺ فرمودند: فضل و برتری مردان بر زنان، مانند برتری آسمان بر زمین، و برتری آب بر زمین است؛ و همان طوری که آب، زمین را زنده می‌کند، مردان نیز زنان را احیاء

می‌نماینـد. اگر مـردان نبودند، خداوند زنـان را نمی‌آفرید. خداوند عـزّ و جل می‌فرماید: ﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا...﴾.

جواب دوم: هرچند که دلالت مطابقی آیه، بر سلطه مردان بر زوجات در پرداخت نفقه اسـت و معنای آیه خاص می‌باشـد، اما دلالت التزامی و فحوای آیه، بیانگر سـلطه مردان بر غیر زوجات است؛ چراکه زنان در فضای خانواده، تحت سلطه مردان هستند؛ پس به طریق اولی، در اجتماع نیز تحت سلطه آنان می‌باشند. پس بر اساس فحوای آیه می‌توان تسلط هر مردی بر هر زنی را اثبات نمود (سیفی مازندرانی، ۱۴۲۸، ص۱۴۶ـ۱۴۷ و گلپایگانی، ۱۴۱۳، ج۱، ص۴۴). بر اساس این پاسخ، آیه مختص به ولایت مردان در محیط خانواده است، اما به دلالت التزامی، بر ولایت عموم مردان بر تمام زنان دلالت دارد.

این پاسخ مردود است؛ زیرا استدلال به فحوی، در این آیه صحیح نیست. توضیح آن اینکه در مواردی می‌توان به فحوی و قیاس اولویت تمسّک نمود که همچون آیه ﴿فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ﴾ (إسراء، ۲۳) باشـد، کـه دلالـت التزامی‌اش این اسـت کـه «لا تَضْرِبْهُما بِطَرِيقِ الأُولى»، یعنـی بـه پـدر و مـادر در سـخن گفتـن نباید اف گفـت، پس به طریـق اولی و به دلالـت التزامـی نبایـد آنهـا را مورد ضـرب قـرار داد. در این مـورد، حکم بـه «اف نگفتن» شـدیدتر از حکـم به عدم ضرب اسـت. به‌عبارت‌دیگـر، رعایت «اف نگفتـن به ابوین» سـخت‌تر از نـزدن آنها اسـت؛ پس حکم بـه «اف نگفتن»، به طریـق اولی دلالت می‌کند بـر حکـم «نزدن ابویـن». اما در مورد آیه مورد بحث، حکم به قوامیت شـوهران، و پذیرش سـلطه مرد (زوج) در محیط خانه و خانواده که کانون بسـیار کوچکی اسـت، آسـان‌تر از حکم به قوامیت مردان و متعهد شدن به سلطه مردان در تمامی نظام اجتماع می‌باشد کـه کانونی بسـیار بزرگ اسـت؛ بنابراین، دلالـت التزامی ایجاد نمی‌شـود. پس در این آیه نمی‌توان به فحوی و دلالت التزامی تمسک نمود.

بنابراین، عمومیت آیه ﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ...﴾ بر اثبات ولایت مردان بر زنان به علت اینکه اولاً مردان بر زنان برتری دارند و ثانیاً مردان مسئول تأمین مالی زنان هستند،

دلالـت دارد. نتیجـه ایـن سـخن، نفی ولایت زنـان بر مـردان در تمام شـئون اجتماعی و سیاسی است.

آیه دوم

﴿أَوَمَن يُنَشَّأُ فِي الْحِلْيَةِ وَهُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ﴾؛ «آیا کسـی را که در لابه‌لای زینت‌ها پرورش می‌یابد، و به هنگام جدال قادر به تبیین مقصود خود نیست (فرزند خدا می‌خوانید)؟» (زخرف، ۱۸).

یکی از عقاید باطلی که کفار داشتند اینکه خداوند فرزندان دختری دارد که همان ملائکـه هسـتند. در پاسـخ به ایـن عقیده باطـل، خداونـد می‌فرماید: چگونـه به من که خدای شـما و برتر از شـما هسـتم، دختران، و به خودتان که عبد من هسـتید، پسـران را نسـبت می‌دهید! درحالی‌که زنان در مقایسـه با مردان ضعیفند؛ چراکه به‌گونه‌ای خلق شـده‌اند کـه اولاً بـه طـلا و جواهر و زیـورآلات، علاقه و انـس دارند؛ و ثانیـاً در مقام اقامه برهان، توانایی استدلال کردن و اظهار مطلوب را به طور کامل ندارند.

بنابـر اسـتدلالی کـه خداوند در مقابل کفـار می‌نماید، معلوم می‌شـود که نوع زن در مقایسه با نوع مرد، در اقامه برهان و مخاصمه ضعیف است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج۱۸، ص۹۰ و مکارم شـیرازی، ۱۳۷۱، ج۲۱، ص۲۸). کسـی کـه توانایی دفـاع از خود در موارد مـورد نیاز به برهان آوردن را ندارد، قطعاً نمی‌تواند در امور سیاسی، مناصب مهمی همچون رهبری در جامعه که یکی از شئون اختیارات او، اقامه دلیل و برهان در مقابل زیردستان، قضاوت کردن و صدور دستورات آمرانه است را بر عهده بگیرد (سیفی مازندرانی، ۱۴۲۸، ص۱۴۹ـ۱۵۰ و مؤمن قمی، ۱۴۳۲، ص۱۷۴).

در نفی ولایت سیاسی زنان، به آیات دیگری نیز استناد شده است(سیفی مازندرانی، ۱۴۲۸، ص۱۴۹ـ۱۵۲؛ مؤمـن قمـی، ۱۴۳۲، ص۱۷۴ـ۱۷۶ و مظاهـری، ۱۳۸۹، ص۲۰ـ۲۱)؛ امـا چـون استدلال به آنها دارای اشکال است، ذکر نمی‌شوند.

نتیجه‌گیری

با ردّ استدلال‌های قرآنی مخالفان ولایت سیاسی زنان و پذیرش آیات مورد تمسک موافقان، می‌توان نتیجه گرفت که از منظر قرآن کریم، ولایت به معنای تصدی و حق تصرف در جان، مال و تمامی امور زندگی مردم، تنها مختص به مردان است و زنان در این گونه منصب‌ها، حق ولایت و سلطه ندارند.

باتوجه‌به آیات امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر که به عنوان دلیل دوم مخالفان ولایت سیاسی زنان بیان شد، و آیات دیگر در زمینه مسئولیت‌های اجتماعی ـ بررسی این آیات اقتضای مقاله‌ای مستقل در این زمینه دارد و از حوصله این مقاله خارج است ـ، زنان همانند مردان مورد خطاب خداوند در انجام مسئولیت اجتماعی امربه‌معروف و... هستند. بنابراین، از نظر قرآن، حضور زنان در اجتماع در مسئولیت‌های مختلف ازجمله مدیریتی مانعی ندارد و این مسئله، متفاوت است با ممنوعیت زنان از بر عهده گرفتن مناصب ولایی و حکومتی.

در اینجا باید به یک نکته توجه نمود و آن اینکه جواز حضور زنان در مسئولیت‌های خرد و کلان اجتماعی، متفاوت است با وجوب حضور زنان؛ و این است تفاوت نظام فکری قرآن و نظام‌های فکری امثال فونیسم. تفاوت جنسیتی زن و مرد باعث شده است که خداوند برای هریک، مسئولیت‌هایی در نظر بگیرد که تناسب بیشتری با خلقت او دارد. براین‌اساس، زنان مسئولیت نسل‌آوری و نسل‌پروری و مردان مسئولیت تأمین هزینه‌های اقتصادی جامعه و... را به عهده دارند. تقسیم کار متناسب با نوع خلقت و توانایی‌ها، عدل محض است و خارج شدن از حیطه این تقسیم کار، اگرچه در برخی موارد همچون به عهده گرفتن کارهای اقتصادی و مدیریتی برای زنان، از نظر اسلام اشکال ندارد، اما خلاف رویه خلقت آنان است و گاه سبب ظلم به او می‌شود. بنابراین، از نظر اسلام، مطلوب‌ترین وضعیت برای یک زن، حضور پررنگ او در کانون خانواده و ایفای نقش مادری و همسری است.

در پایان متذکر می‌شویم که در این مقاله، مسئله «ولایت سیاسی زنان»، تنها از منظر قرآن مورد بررسی قرار گرفته است؛ حال آنکه بر همگان پوشیده نیست که قرآن تنها دلیل برای اثبات احکام و مسائل فقهی نیست، بلکه منابع دیگری همچون روایات، عقل و... وجود دارند که لازم است این مسئله از منظر آنها نیز بررسی گردد. بنابراین، زمینه‌ای مناسب به‌منظور بررسی بیشتر مسئله «ولایت سیاسی زنان»، برای تمامی پژوهشگران به‌ویژه زنان محقق فراهم است و ضرورت فعالیت علمی در این زمینه بر هیچ‌کس پوشیده نیست.

فهرست منابع

قرآن کریم، ترجمه: ناصر مکارم شیرازی.

۱. ابن‌منظور، ابوالفضل جمال‌الدین محمدبن‌مکرم (۱۴۱۴ق)، **لسان العرب**، تحقیق: احمد فارس صاحب الجوائب، بیروت: دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع ـ دار صادر.

۲. بحرانی، هاشم‌بن‌سلیمان (۱۴۱۵ق)، **البرهان في تفسیر القرآن**، تحقیق: بنیاد بعثت، واحد تحقیقات اسلامی، قم: مؤسسة البعثة، قسم الدراسات الإسلامیة.

۳. جزری (ابن‌اثیر)، مبارك‌بن‌محمد (بی‌تا)، **النهایة في غریب الحدیث و الأثر**، قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.

۴. جعفری، محمدتقی (۱۳۸۶ش)، **حکمت اصول سیاسی اسلام**، بی‌جا: مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری.

۵. جوهری، اسماعیل‌بن‌حماد (۱۴۱۰ق)، **الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیة**، تحقیق: احمد عبدالغفور عطار، بیروت: دار العلم للملایین.

۶. حسینی واسطی زبیدی حنفی، سیدمحمد مرتضی (۱۴۱۴ق)، **تاج العروس من جواهر القاموس**، تحقیق: علی شیری، بیروت: دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع.

۷. حویزی، عبدعلی‌بن‌جمعه (۱۴۱۵ق)، **تفسیر نور الثقلین**، تصحیح: هاشم رسولی، قم: انتشارات اسماعیلیان.

۸. خلخالی، سیدمحمدمهدی موسوی (۱۴۲۲ق)، **حاکمیت در اسلام یا ولایت فقیه**، ترجمه: جعفر الهادی، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

۹. دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷ش)، **لغتنامه دهخدا**، زیر نظر: محمد معین و سیدجعفر شهیدی، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.

۱۰. ذاکری، علی‌اکبر (۱۳۹۱ش)، «ولایت زنان»، **مجله حوزه**، ش۱۶۳و۱۶۴، فروردین، ص۴۵ـ۱۲۱، وبگاه jh.isca.ac.ir.

۱۱. راغب اصفهانی، حسین‌بن‌محمد (۱۴۱۲ق)، **مفردات ألفاظ القرآن**، تحقیق: صفوان عدنان داودی، سوریه: دار العلم ـ الدار الشامیة.

۱۲. زمخشری، محمودبن‌عمر (۱۴۰۷ق)، **الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل**، بیروت: دار الکتاب العربی.
۱۳. سعدی، ابوجیب (۱۴۰۸ق)، **القاموس الفقهي لغة و اصطلاحاً**، دمشق: دار الفکر.
۱۴. سمرقندی، نصربن‌محمد (۱۴۱۶ق)، **تفسیر السمرقندی المسمی بحر العلوم**، بیروت: دار الفکر.
۱۵. سیفی مازندرانی، علی‌اکبر (۱۴۲۸ق)، **دلیل تحریر الوسیلة (ولایة الفقیه)**، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی﵀.
۱۶. سیوطی، عبدالرحمن‌بن‌ابی‌بکر (۱۴۰۴ق)، **الدر المنثور فی التفسیر بالماثور**، قم: انتشارات کتابخانه عمومی آیت‌الله مرعشی نجفی﵀.
۱۷. طباطبایی، سیدمحمدحسین (۱۴۱۷ق)، **المیزان فی تفسیر القرآن**، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۱۸. طبرانی، سلیمان‌بن‌احمد (۲۰۰۸م)، **التفسیر الکبیر**، اردن: دار الکتاب الثقافی.
۱۹. طبرسی، فضل‌بن‌حسن (۱۳۷۲ش)، **مجمع البیان فی تفسیر القرآن**، تصحیح: فضل‌الله یزدی طباطبایی و هاشم رسولی، تهران: انتشارات ناصر خسرو.
۲۰. طبرسی، فضل‌بن‌حسن (۱۴۱۲ق)، **تفسیر جوامع الجامع**، تصحیح: ابوالقاسم گرجی، قم: انتشارات مرکز مدیریت حوزه علمیه قم.
۲۱. طبری، محمدبن‌جریر (۱۴۱۲ق)، **جامع البیان فی تفسیر القرآن**، بیروت: دار المعرفة.
۲۲. طوسی، محمدبن‌حسن (بی‌تا)، **التبیان في تفسیر القرآن**، تصحیح: احمد حبیب عاملی، بیروت: دار إحیاء التراث العربی.
۲۳. عمید، حسن (۱۳۸۹ش)، **فرهنگ عمید**، ویرایش: فرهاد قربان‌زاده، تهران: انتشارات آشجع.
۲۴. فخر رازی، محمدبن‌عمر (۱۴۲۰ق)، **التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)**، بیروت: دار إحیاء التراث العربی.
۲۵. فیومی، احمدبن‌محمد مقری (بی‌تا)، **المصباح المنیر في غریب الشرح الکبیر للرافعي**، قم: منشورات دار الرضی.
۲۶. قاضی‌زاده، کاظم (۱۳۷۶ش)، «دین و سیاست از دیدگاه امام خمینی﵀»، ارائه شده در دومین **کنگره بین‌المللی امام خمینی و فرهنگ عاشورا**، وبگاه imam-khomeini.ir.

۲۷. قرائتی، محسن (۱۳۸۸ش)، **تفسیر نور**، تهران: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن.
۲۸. قمی، علی‌بن‌ابراهیم (۱۳۶۳ش)، **تفسیر القمي**، تحقیق: سیدطیب موسوی جزایری، قم: دار الکتاب.
۲۹. گلپایگانی، سیدمحمدرضا موسوی (۱۴۱۳ش)، **کتاب القضاء**، تقریر: سیدعلی حسینی میلانی، قم: انتشارات دار القرآن الکریم.
۳۰. مدنی، سیدجلال‌الدین (۱۳۷۴ش)، **مبانی و کلیات علوم سیاسی**، تهران: انتشارات سیدجلال‌الدین مدنی.
۳۱. مصطفوی، حسن (۱۴۰۲ق)، **التحقیق في کلمات القرآن الکریم**، تهران: مرکز الکتاب للترجمة و النشر.
۳۲. مطهری، مرتضی (۱۳۸۹ش)، **مجموعه آثار (تعلیم و تربیت در اسلام)**، قم: انتشارات صدرا.
۳۳. مظاهری، حسین (۱۳۸۹ش)، «بررسی فقهی شرایط عمومی ولایت ـ قسمت دوم»، **فصلنامه حکومت اسلامی**، سال پانزدهم، ش۳، پاییز، ص۵ـ۳۶.
۳۴. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۱ش)، **تفسیر نمونه**، تهران: دار الکتب الإسلامیة.
۳۵. موسوی خمینی، سیدروح‌الله (۱۳۷۸ش)، **صحیفه امام**، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۳۶. مؤمن قمی، محمد (۱۴۳۲ق)، **الولایة الإلاهیة الإسلامیة**، قم: مؤسسة النشر الإسلامی.
۳۷. وبگاه khamenei.ir.